

به نام تو که همیشه با من

سهرلشگر عشق
شاعر: دارا نجات
گودآوری و مقدمه: خاطره حجازی
تصویرسازی: شروین پاشایی

[شعر تاجیک]



انتشارات آریا
 سرلشکر عشق / انتشار آریا شاعران، به کوشش خانم سحر
 تصویرسازی: شروین پاشایی - سال ۱۳۸۲
 ۲۸۰ صفحه مصور - (سری کتابهای شروین)
 ISBN: 964-6475-74-4
 فهرست نویسی بر اساس استاندارد ایران
 ۱. فهرست نویسی: شروین پاشایی - ۱۳۸۲
 گردآوری و به خطای شروین پاشایی - تهران
 ۱۳۸۲ / ۱۳۸۲ / ۱۳۸۲
 ۱۳۸۲ / ۱۳۸۲ / ۱۳۸۲
 ۱۳۸۲ / ۱۳۸۲ / ۱۳۸۲



سرلشکر عشق / شاعران: آریا شاعران

گردآوری و مقدمه: خانم سحر / تصویرسازی: شروین پاشایی

ناشر: نشر آریا (سری کتابهای شروین) [www.minabooks.com]

مدیر هنری و ناظر چاپ: شروین پاشایی [www.ShervinART.com]

طراح جلد و صفحات: شروین پاشایی [hshervin@yahoo.com]

راشد ترجمه: انتشارات: شروین پاشایی / جردن: آریا / آریا: آریا

تیراژ: ۱۳۸۲ / نوبت چاپ: آریا / آریا: آریا / آریا: آریا

شابک: ۹۶۴-۶۴۷۵-۷۴-۴ ISBN: 964-6475-74-4

اینگذاری: آریا / چاپ: آریا / چاپ: آریا / چاپ: آریا

مرکز: آریا / آریا / آریا / آریا / آریا / آریا

تهران: آریا / آریا / آریا / آریا / آریا / آریا

مقدمه

می خواستم با چشم و گوش خودم ببینم و بشنوم وضعیت شعر سپید در تاجیکستان چگونه است. به من گفته بودند نباید در تاجیکستان به دنبال شعر سپید بگردم که نخواهم یافت. یا آنچه را که می خواهم پیدا نخواهم کرد. اما چیزی من را به آن سو می کشید. انگار کسانی صدایم می زدند. یکی دوبار هم خواب مردان و زنانی را دیدم که به لهجه تاجیکی برایم شعر می خواندند. نه تلفنی، نه دورنگاری، نه نامه ای و نه چیز دیگری ... فقط یک رؤیا مرا به نام می خواند. و شاعر که نمی تواند به رؤیا بی اعتنا بماند، می تواند؟ رفتم. در اولین روز اقامتم بنا گلر خسار، عجمی، اسفندیار و دارانجات آشنا شدم. در دوشنبه عجمی، اسفندیار، عطایی، رعنا و نجات برایم شعر سپید خواندند. چند روز بعد که از دوشنبه به خجند رفتم، اشعار سروش و فرزانه را هم شنیدم. وقتی از من پرسیدند برای چه به تاجیکستان آمده ام، گفتم که می خواهم از طرف کارگاهم، کارگاه ادبیات توسعه، برای شعر سپید تاجیک جایزه ای بگذارم. تفاهنامه ای نوشتیم و قرارها گذاشته شد به این امید که هر دو سال یک بار شاعر برنده در روز رودکی در ایران جایزه شعر سپید کارگاه ادبیات توسعه را دریافت کند. فکر کردم برای آشنایی بیشتر با شعر سپید تاجیکستان خوب است به معرفی این شاعران در ایران بپردازم و دارا نجات اولین آنها شد. شعرهایش به دلم نشست و اقامتم را شیرین تر کرد. متأسفم که اینقدر دیر او را پیدا کردم؛ درست

وقتی که به قول خودش گوش هایش ویران شده بود و دیگر صدایم را نمی شنید. هر چه می خواستم بگویم، برای او روی کاغذ می نوشتم و او با صدای مؤثر و مهربانش خوانم را می داد؛ گاهی به شعر، گاهی به نثر. احساس خوبی از بودن با او و دیگر شاعران تاجیک داشتم. آنها به غرور ملی شان فکر می کردند و نه فقط به خودشان. همدیگر را معرفی می کردند و بیشتر تمایل داشتند من شعر سپید تاجیکستان را مطرح کنم نه فقط یک شاعر بخصوص را. آنها در فضا و جوی کار می کردند که شعر سپید به اندازه ایران مخاطب و اقبال نداشت. امیدوار و مومن بودند به کار خودشان. ته دلشان اندوه بود اما یأس نبود. اکثرشان شعر موزون و مقفاهم داشتند و فقط به جوهر شعر فکر می کردند و برایشان اهمیتی نداشت اثرشان به چه لباسی دربیاید؛ شعر سپید یا شعر موزون. آنجا شعر سپید طرفداران زیادی نداشت اما کسی هم متهم یا مجرم به سفید نبود. البته بودند شاعرانی که از رودگی اینطرف تر حاضر نبودند بیایند. یکی از آنها حنا نمی خواست اجازه بدهد من شعر بخوانم. وقتی گفتم شعر سپید بخاطر آزادی عملی که دارد با خلق فضاء ی آزاداندیشانه تر و واژگان تازه به غنای ادبیات و زبان فارسی کمک می کند، گفت خیلی دلش می خواهد از "شر" وزن و قافیه خلاص بشود. من درک می کردم، او نمی خواست کم مخاطبی را به حنا بخورد. خوب، در جایی که آنقدر به شعر اهمیت می دهد که شاعر ملی

انتخاب می کنند و به همه شان حقوق می دهند، سخت است آدم به بفراری و آزادی روحش تن بدهد. اما میرانی که برای آینده باید ناکی گذاشت چه می شود؟ نمی توانیم بگوئیم آیندگان، ما دست به هیچ آزمایش و تجربه ای نزدیم و چیزی برای شما پی نیفکندیم چون می ترسیدیم مخاطمان را از دست بدهیم. این حس بود که من و دارا نجات در آن مشترک بودیم. البته او دردمندتر و تنهاتر از من بود. همین حالتش توجه من را جلب کرد. می دانستم اگر او و اشعار زیبایش را در ایران چاپ کنم و حکایتش را هم بگویم، خیلی ها باور نمی کنند که بشود یک شاعر در ایران، کم مخاطبی، بیش جریقان، و سکوت جامعه باز هم شعرهایی بگوید که از آن صدای طرب می آید. اینهمه نااملایمات و افسوسه امید برنندت و تو سیاه نشوی؟ نه، دارا سیاه نشده بود. احرام برانگیز بود و در کولاک فقر اقتصادی کشورش، گم نکرده بود خودش را و فراموش نکرده بود که ساختن زیبایی برای زمین کار هنرمند است.

دقایقی که با دارا گذشت به این واقعت مسلم بیشتر نزدیک کرد که این سیاره ملک طلق من است و وظیفه دارم برای عبور خدای جاده ها، بل ها و فانوس های دریایی زیبایی بسازم. چه در نظرم بگیرند چه نگیرند، من شعر و شاعری را ماه بزرگی می دانم که خداوند در آسمان سینه هرکسی نمی گذاردش. بگذار

با سپاس از

قهرمان سلیمانی

محمد علی عجمی

حسین پاشایی

شروین پاشایی

که هنوز رسم مهربانی را به خاطر داشتند و به
من و دارا و کارگاه ادبیات توسعه کمک کردند.

سَر لَشْکَرِ عَشْق